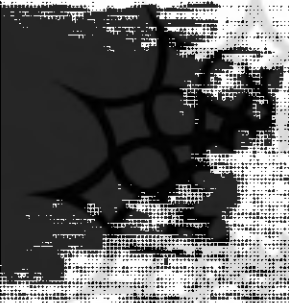


لطافت و زیبایی



عبدالله بن محمد
عبدالله بن محمد



عنوان کتاب (لطیفه نهانی) برگرفته از مصرع غزل زیبایی از حافظ است با مطلع: بنال بلبل اگر با منت سر یاری است - که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است و گویا بیش از هر کس خود استاد شجریان، دل بسته و علاقه مند بدین تعبیر و عبارت می باشد چرا که در اغلب مصاحبه ها و مقاله هایش و به هنگام توصیف تا تشریح هنر و ظرایف موسیقی و یا اقبال هنرمند این بیت را به عنوان شاهد و گواه، تمثیل وار گاه به عنوان موجزترین تعریف و توضیح و گاه در تأیید نظراتش به کار برده است همچنان که در پیشانی گفتار به عنوان براءت استهلال آوردم که در سال ۷۶ و در پاسخ پرسشهای احمد سام تنها به بیان این عبارت اکتفا کرده و هیچ توضیح دیگری نداده است (گفت و گویی مفصل که اتفاقاً جایش در کتاب مزبور خالی است)

مطالعه کننده را به مسیر حرکتی و خط فکری و فرهنگی او و دیدگاههای اجتماعی - هنری و نیز سرعت گام برداشتن او در مسیر آشنا خواهد ساخت. و همان گونه که بررسی آثار آوازی و موسیقایی محمدرضا شجریان از اولین اجراها و روزهای آغازین فعالیت های هنری اش تا امروز می تواند به شناخت سیر تکاملی و روند رو به کمال او و در حقیقت ترسیم نمودار رو به صعودش کمک نماید مجموعه گفت و گوها و موضع گیریهای او نیز اگر به لحاظ تاریخی تدوین شده باشد، سیر حرکت فکری و مسیر چشم اندازها و مناظر پراهمیت در ذهن او را، به مخاطب معرفی می نماید و نکته مثبت دیگر، شناخت موانع و مشکلات و محدودیتها و نیز دغدغه ها و حساسیتهایی که به تبع زمان و موقعیت اجتماعی، تنگناها یا امکانات را فرادست و فراروی هنرمند قرار داده است، ایجاد می نماید.

و اما غزل مزبور که از شیواترین و شیدایی‌ترین غزل‌های حافظ به‌شمار می‌آید و از اتفاق مورد توجه اغلب خوانندگان آواز ایرانی قرار گرفته و به جهت روانی و موسیقی پنهانش و نیز بار مفهومی گسترده آن برای به اجرا درآمدن به صورت آواز در بیشتر دستگاه‌های موسیقی ایرانی قابلیت و انعطاف لازم را داراست.

معتقدم اگر امروز حافظ زنده بود و می‌خواست در باب هنر موسیقی و به‌ویژه شخص محمدرضا شجریان غزلی را بسراید به احتمال بسیار بر همین غزل انگشت می‌نهد، دلایل نگارنده و تحلیل و تشریح غزل بحث را به یک نوشته ادبی تبدیل خواهد کرد و از موضوع کتاب دور خواهد نمود اما اهل ادب و خبرگان حوزه شعر با دقت بر ابیات غزل قطعاً با حقیر هم‌عقیده خواهند شد.

جمال شخص نه چشم است و عارض و خال
هزار نکته درین کار و بار دل‌داری است
بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری به دشواری است
قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

کتاب به شش فصل جداگانه، تقسیم‌بندی گشته که بخش گفت‌وگوها شامل دوازده مصاحبه و طولانی‌ترین فصل آن است در ابتدای کتاب هم یادداشت توضیحی از ناشر و نیز یادداشت کوتاه استاد، هدف از تألیف و نشر کتاب را بیان می‌کند. سال‌شمار روزهای برجسته زندگی استاد و نیز کارنامه آثار منتشر یا اجرا شده ایشان، برای خوانندگان پویا و علاقه‌مند به زندگی و آثار استاد و زندگی‌نامه‌نویسان می‌تواند بسیار مفید باشد.

ذکر چند نکته:

الف: از مصاحبه‌ها و اظهار نظرهای استاد در قبل از پیروزی انقلاب فقط یک مصاحبه در کتاب آمده است با عنوان (اصیل خواندن و اصیل ماندن) از مجله تماشا (۱۳۵۶/۳/۲۱) که به نظر می‌رسید خیلی کم است و از فضای هنری آن روز چیزی را روشن نمی‌کند با وجودی که مصاحبه بسیار خوبی است اما به لحاظ کمی، تعداد مصاحبه‌ها، ناگزیر به تعداد نظرات و گسترده‌گی موارد مورد بحث می‌انجامد به‌ویژه اینکه شروع کار ایشان و سپس جدایی از مرکز حفظ و اشاعه و سپس ترک رادیو و همکاری نکردن با جریان غالب آن روزها (کاباره - تلویزیون - محافل ...) و مطالب و موارد دیگری که همه در آن زمان (قبل از پیروزی انقلاب) اتفاق افتاده است همه سوژه‌های خوبی هستند و مورد دیگر فاصله زمانی شانزده

ساله بین گفت‌وگوی اول و گفت‌وگوی دوم است (صفحه ۲۱، ۵۶/۳/۲۱ و صفحه ۳۱، ۱۳۷۱/۸/۱۷) در این شانزده سال که اتفاقاً از دوران پرحادثه در تاریخ ایران و نیز حوزه موسیقی می‌باشد هیچ گفت‌وگویی که حضور اجتماعی - فرهنگی - سیاسی این هنرمند بزرگ را در متن جامعه و بطن حوادث نشان دهد وجود ندارد و این از کاستی‌های غیر قابل اغماض کتاب است. دورانی که شکل‌گیری انقلاب و سپس پیروزی آن و در بخش موسیقی تأسیس گروه‌های تأثیرگذار عارف و شیدا و کانون چاووش و اجراهای متعدد و متنوع و ماندنی و تولید کاستی‌های بی‌نظیر و ... را شاهد بوده است و به عبارتی این پانزده، شانزده سال مهم‌ترین دوران هنری استاد، محسوب می‌گردد.

ب: عدم درج نام مصاحبه‌کنندگان و پرسشگران که در حقیقت آنان صاحبان اثر محسوب می‌شوند، روزنامه یا نشریه‌ای که گفت‌وگو در آن به چاپ رسیده و اساساً میزان تبحر و تخصص مصاحبه‌کننده بر وزن و اعتبار یک گفت‌وگو می‌افزاید یا برعکس و ای بسا نشریه مورد نظر با سؤالات و طرح پرسشها توسط پرسشگر موافق نباشد و نمونه روشن آن، گفت‌وگوی صریح و بی‌پرده‌ای است با استاد شجریان که می‌توان آن را مورد توجه‌ترین گفت‌وگوی چند سال اخیر دانست و در روزنامه همشهری مورخ ۸۲/۷/۵ به چاپ رسید و به فاصله چند روز هم جوابیه خانم دکتری معمول که در مقابل آن گفت‌وگو و با اعتراض به استاد و مصاحبه‌کنندگان موضع‌گیری کرده و ... که البته ادبیات نازیبا و استدلال‌های ضعیف و عصبانیت نویسنده‌اش من و ابوالحسن نجوا را (به‌عنوان پرسشگران و مصاحبه‌کنندگان با استاد) بی‌نیاز از پاسخ‌گویی نمود و این‌گونه شواهد بسیاری که تمامی یا اغلب یا بعضی از سؤالها که پرسیده می‌شود ای بسا که در نقطه مقابل تفکر و مشی یک نشریه قرار داشته باشد. از بین دوازده گفت‌وگوی مندرج در کتاب، هشت گفت‌وگو بدون نام مصاحبه‌کننده آورده شده است به‌ویژه گفت‌وگوی دوازدهم با عنوان (در نگویش نگاه ابزاری به هنرمند) که اساساً به تعاریف گفت‌وگو منطبق نیست و گزارشی است که از یک نشست دو ساعته با استاد و بیان موارد مطرح‌شده در آن جلسه از حافظه نگارنده هرچند که نوشته مزبور به قلم حقیر است اما در معیارهای گفت‌وگو نمی‌نشیند.

ج- در فصل (دیگران در نگاه شجریان) مطلبی در رثای ناصر فرهنگفر و به نقل از مجله هنر موسیقی به چاپ رسیده است (ص ۲۰۱) که در حقیقت و بنا بر تقدم فضل، اول بار به خواهش اینجانب و در نزدیکی تاریخ سالگرد اول استاد





فرهنگفر توسط استاد شجریان نوشته شده و به وسیله آقای آرش فرهنگفر به بنده رسید و همزمان در تاریخ ۷۷/۵/۲۹ در روزنامه همشهری چاپ شد و سال بعد که دومین سالگرد مرحوم فرهنگفر بود با تغییراتی (البته با اجازه استاد) به نشریه موسیقی ارسال شد و به چاپ رسید.

د: در ابتدا گفتم که مرور بر عکسهای هنرمند تو را با تکامل ظاهری (که اصطلاح ادیبانه‌ای نیست) و مطالعه گفت‌وگوها و مصاحبه‌های او تو را با خط سیر فکری و فرهنگی‌اش و شنیدن آثار اولیه تا آخرین آنها، شنونده را با سیر تکوین هنری او آشنا می‌سازد اما در مورد شجریان باید به موضوعی مهم‌تر و حیاتی‌تر، دسترسی پیدا کرد تا اینکه بتوان به موقعیت و جایگاه هنری او چه به لحاظ فنی و چه به لحاظ اجتماعی، تا حدودی پی برد و آن موضوع، شناخت حوادث و وقایع و افراد و موضع‌گیری‌هایی است که هر کدام بخشی از مجموعه‌ای را تشکیل داده‌اند که ما آن مجموعه را امروز به نام محمدرضا شجریان می‌شناسیم. شناخت این موارد مثل: علل جدایی از مرکز حفظ و اشاعه - قهر کردن از رادیو - آشنایی با اساتید چون عبادی - برومند - دوامی و پایور - آشنایی با محمدرضا لطفی - وصل و فصل و حضور و غیبت مشکاتیان بر خانواده شجریان - نامه به آقای علی لاریجانی - زلزله رودبار - نقش ابوالحسن کریمی - نقش استاد حسین میرخانی - نقش اسماعیل خان

مه‌رتاش - دریافت جایزه پیکاسو - زلزله بم و از همه مهم‌تر وجود فردی به نام استاد دادبه (جانسوز) و آشنایی با او آن هم در آستانه چهل‌سالگی که خود از جمله حساس‌ترین و برزخی‌ترین دوران عمر آدمی است به لحاظ جدایی از دوران جوانی و نپذیرفتن و تن ندادن به ضعفها و لرزشهایی که کم‌کم به‌عنوان طلیعه پیری رخ می‌نمایند و ...

برانندم کهن‌سالان که کال است
بگویندم جوانان ضد حال است
چهل را «سوخته» گاه شگفتی است
نهان آمیزه‌ای از حال و قال است

آری در درگاه ورود به چهل سالگی شجریان با استاد دادبه آشنا می‌شود و از آن تأثیرها که موارد مشابه تاریخی بسیاری نیز داریم مثل نگاه شمس به مولانا یا مرد شتر گم کرده یا ابراهیم ادهم یا قرائت قرآن آن شخص بر فضیل عیاض و یا برخورد شگفت مریم مجدلیه با عیسی و یا در همین روزگار ما آشنایی بهاءالدین خرمشاهی و کامران خانی با استاد حسین کریمان و یا به اعتراف خودش، تأثیر سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) بر یاسر عرفات که آن زمان دانشجوی جوانی بوده در دانشگاه الازهر و ... و کریمی و باستانی پاریزی بر من و موارد بسیار دیگری که به اطلاع کلام می‌انجامد اما حضور پرتأثیر این مرد بر شجریان و نگاه و نگرش آموزی جدیدی که داشت در این کتاب هم شجریان از او سخن می‌گوید (صفحه ۴۶)

اما در بسیاری از مواقع بیان روشنی دارد که استاد دادبه جهان‌بینی او را و نگاهش به هستی و انسان را تغییر داده و او از این فرخندگی و حسن اتفاق بهره‌ها برده است و نگارنده در این بخش، بیشتر در پی آن بود که به شناسایی عواملی پرداخته شود (انشاءالله توسط محققان دیگر) که تا حدودی روشن گردد اینکه چرا با وجود معلمان و خانواده‌ای تقریباً یکسان، به‌عنوان مثال گلپا - وفایی - شجریان هر سه در خانواده‌ای رشد کرده‌اند که مذهبی - خوش صدا - پراولاد و تقریباً هر سه پدرانی داشته‌اند که آواز مذهبی می‌خواندند و هم قاریان قرآن بوده‌اند اما شجریان این اقبال را داشته (به لحاظ هنری و جایگاه جدی اجتماعی) که با وجودی که شاگرد استاد نورعلی خان برومند بوده، گلپا با وجودی که شاگرد اسماعیل خان مه‌رتاش بوده جمال وفایی نشده است. (هرچند به لحاظ هنری آن دو نفر زحمات زیادی کشیده‌اند) نوشته را با نظر یک اهل ذوق کشور گره است (ص ۱۲۶) در مقابل پرسش راجع به هنر استاد گفته است «من موسیقی و شعر شما را نمی‌شناسم فقط می‌دانم به این صدا می‌توان اعتماد کرد».



سال هشتم - دهم
شماره پنجم
۷۵